

صخره‌ی تپیا خود بیدادها

از نمونه آثار قدسی غزلی به مطلع:

بوی گل‌های چیده می‌آید
قونم از دل به دیده می‌آید

محمود باقرپسند - قزوین

در کتاب ادبیات فارسی ۵ و ۶ آمده است. در این مقاله نویسنده می‌کوشد ما را با اموال و آثار و سبک شعری وی بیشتر آشنا سازد. امید که در تدریس بهتر این درس کمک همکاران ممدتم بانند.

شادروان غلام‌رضا قدسی به سال ۱۳۰۴ در مشهد به دنیا آمد. وی در نزد محمدتقی ادیب نیشابوری و مرحوم حاج ملاهاشم قزوینی تلمذ کرد. زندگی او فراز و فرودی سخت عجیب داشت، چه از جهت سیاسی و چه از جهت اجتماعی و انتخاب شغل، از کار آزاد گرفته تا تدریس در دانشکده‌ی ادبیات مشهد. از جهت سیاسی، هم رزمی با مردان بزرگی چون دکتر علی شریعتی که در رنای وی ترجیع‌بندی ساخت با بندِ ترجیع «ای رهرو جهاد روانت شاد / پاینده با ندای تو شد ارشاد» که بی‌تی از آن را ذکر می‌کنیم.

پروین صفت نخفت شی، کاینسان
روشنگری به سان تو بیا داشت^۱

چندین بار به زندان افتاد؛ در سال ۱۳۴۲ قریب به یک سال زندانی شد و سپس آزاد گشت، اما در سال ۱۳۵۱ بار دیگر دستگیر شد و مدت چهار سال در زندان‌های مشهد، قصر، قزل قلعه و اوین گذراند و به سال ۱۳۵۵ از زندان رهایی یافت.

زنده‌یاد مهرداد اوستا می‌گوید که در سال ۱۳۳۵ وی را در تهران دیده و گفته است: او را به بالای مردی جوان می‌دیدم سرشار از حیات و هستی و لبریز از زندگی... سپس در سال ۱۳۵۷ قدسی را دیدم در حالی که آن سرفرازی بالای برافراخته و آن دیدار برافراخته‌ی سرشار از شادی... در نبرد با سختی‌های زندان و شکنجه‌های جسمی به یک بار بر یاد رفته بود^۲

بس که شدم کاسته، نشناستم
گر کسی آید به تماشای من. (قدسی)^۳

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مدتی مدیر کلّی اوقاف و فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان را به عهده داشت، اما بعدها کار اداری را رها کرد. وی به سال ۱۳۶۸ در مشهد درگذشت و در جوار «جودی» شاعر مخلص اهل بیت آرמיד. روانش شاد.^۴

آثار و اندیشه‌های او: قدسی گفته است که ساواک در تقشیر خانه‌اش، بسیاری از اشعار و آثار او را به غارت برده است و حتی دفتر شعری که در زندان سروده بود از او گرفتند و از بین بردند و تنها چند شعر از سروده‌های زندان را به خاطر داشت که یکی غزل «گل‌های چیده» است و دیگری مثنوی مرغ حق با این ابیات:

به جز حق نیست، مرغ حق، به نایش
جهانی را به حق خواند نوایش
اگر روز از شکنجه بی‌قرارم
ز نام حق به شب آرام دارم...
به تو حق کُش مبادا دست یابد
که هم چون من ترا خاموش سازد.^۵

دیوان شعری که از او باقی مانده است؛ اشعار مربوط به سال‌های بعد از ۱۳۵۵ را شامل است و به نام «نغمه‌های قدسی» با تدوین محمد قهرمان و مقدمه‌ی زنده‌یاد مهرداد اوستا به طبع رسیده است. وی در شعرهایش «قدسی» تخلص می‌کرده است ولی در یادداشت‌هایش آورده است که در دوران سیاه ستم استبداد به جای تخلص شعری خود از صفت «استاد» استفاده می‌کرده است.^۶

قدسی شاعر اجتماعی بود و متعهد، به سبک هندی تمایل داشت و فن غالب او غزل بود.^۷

در سخن پیروی صائب خوشگو می‌کرد
در خراسان سخنش بوی صفاهان می‌داد^۸
- وی در قالب ترجیع‌بند، ماده تاریخ و مناظره نیز دستی داشته است. مناظره‌های وی در عین طراوت، مفاهیم بلندی دارد مثل گفت و گوی گل با شبم^۹ - مناظره با خزان خو گرفته و انسان آزاده^{۱۰} و مناظره‌ی چشمه و دریا.^{۱۱}

- شعر روایت گونه و حکایت‌وار او نیز شنیدنی و خواندنی است مثل شعر «پیرو آینه»^{۱۲} و «آزادگی»^{۱۳} در قصیده نیز طبع آزمایی کرده، بخصوص که قصیده‌ای سوزناک و صمیمی که بئ الشکوایش خوانده است که یادآور شعر مرحوم استاد همایی است «پایان شب سخن سرائی / می‌گفت ز سوز دل همایی» با این ابیات:

عمری است که بندی جهانم
سرگشته ز گردش زمامم
گم‌گشته‌ی سنگلاخ هستی
آوای تیره خاکدانم...

شد «نای» اگر حصار «سعود»
من بندی دیو جان ستانم^{۱۴}

ماده تاریخی در مرگ «حسین خدیو جم» دارد که ذکر می‌کنیم:

در سوگ خدیو خامه غرق غم بود
از ماتم او چشم قلم بر نم بود
قدسی بی تاریخ و فاش گفتا
وارسته‌ی آزاده، خدیو جم بود^{۱۵}



رباعی های وی نیز تپنده، زنده و پرچوشند و حامل
لدیشه های سترگ او:

سالک، ره عشق دوست را گم نکند
دوریا شودش دل و تلاطم نکند
در دیده ی بیناست ز خاری کم تر
هر کس به جهان خدمت مردم نکند^{۲۱}
قطعه ای از وی نیز ذکر می شود سپس به ویژگی
ای غزل او پرداخته می شود.

در کلاس درس خط، با خط خویش
داد سرمشقی دبیری نکته دان
تا کند آگاه شاگردان خویش
کرد با سرمشق خود رازی عیان
گفت بنویسید این سرمشق را
آدمیت رخت بریست از جهان^{۲۲}

- در بعضی از غزلیاتش واژه ها در محور
م نشینی موسیقی خاصی ایجاد می کنند که در القای
اطفیه و احساس تأثیر به سزایی دارند، در محور
مودی نیز ارتباط معنایی جلوه گر است قافیه ها و
دیف نیز به این هماهنگی دامنه ی وسیع تری
وی بخشند، از جهت وزن متنوع به نظر نمی رسد ولی
زن های خوش آهنگ و هماهنگ با محتوا را
می گزیند، صور خیال در شعر او حالتی میانه دارد
مداری طبیعی و بدون تکلف آمده اند مثلاً آن جا که
می گوید «ای دوست ز دست، دامن آه مده»، «سبک
خواب گران ای فسرده دم بر خیز» و «پنجه تا باد صبا
زلف دلبر می زند»، «مگر باران تیر از ترکش این

آسمان ریزد» و «شانه تا کی می زنی بر زلف آرو
آرزو»، نقش هایی خوش بر حریر شعر خود نشانده
است که چشم نواز است و دارای روح.

درون مایه ی شعر او همان است که در شعر
شاعران انقلاب اسلامی مشاهده می شود: فرهنگ
عاشورایی، فرهنگ انتظار، ستایش آزادی و آزادی،
طرح احساسات مذهبی، بیان دغدغه ها و
حساسیت هایی که در زندان بر ذهن و جان شاعر
چنگ انداخته بود.

تفاوت او با دیگر شاعران انقلاب در این است
که هم در بیان احساسات مذهبی پیشرو بوده و هم
جان بر سر آن نهاده است مثلاً در زندان اولین دستور
دادند کسانی که سن آنها کم تر از چهل سال است حق
خواندن نماز را ندارند، آن جاست که فریاد می کشد،
بر می آشوبد و ... می گوید:

هر گز نشوم به پیش دشمن مغلوب
پیوسته بودم راه شهادت مطلوب
صد شکر خدای را که امروز شدم

در راه نماز همچو عیسی مصلوب^{۲۳}

- هر گز از آرمان و عقیده ی خود دست نکشید،
به تفکراتش پای بسند بود و دست در دامان
اندیشه هایش، حتی اگر در دام جفا افتد.

رها هر گز نشد از دست، دامن وفا ما را

فکند این پایداری گرچه در دام جفا ما را.^{۲۴}

چنان واژه های کلیدی مذهب و آرمان خود را به
کار می گیرد که گاه شگفت انگیز است.

اگر خواهی صفا یابی طواف کعبه ی دل کن
نباشد آرزو جز سعی در راه صفا ما را.^{۲۱}
که اشاره به مراسم حج و طواف کعبه و سعی
بین مروه و صفاست.

- و به اسارت کشیدگان بند می دهد که «یوسف
خود» را در چاه هوس زندانی نسازند، کنیز خانه زاد
حسرت نباشند و زمام خویش به دست هوس ندهند
«زیرا دنیا به مثل هست سرابی و دگر هیچ» و سپس
آرزو می کند «یارب از لوح دلم نقش تعلق پاک کن» یا
«کافرم گر لحظه ای در فکر سامان خودم». باز بند
می دهد که «بلسل اندر خواب هم تصویر گلشن
می کشد» به اسارت نباید تن درداد، همیشه باید به
فکر رهایی بود، حتی اگر در این راه فانی شود.

زین چمن آزاده سرو دیگری خیزد به پا

گر ز جور اهرمن سروی ز پا افتاده است.^{۲۲}

- شاعر بلند نام ما، مناعت طبع دارد و خود را
سرو آزاد می خواند که حتی از «آب حیات» نیز منت
نمی کشد.

همتم نگذاشت تا منت کشم ز آب حیات

ور نه همچون خضر عمر جاودان می داشتم.^{۲۳}

- و مهم تر از همه شجاعت و ایستادگی وی در
برابر جلاذات و دژخیمان رژیم پهلوی است.

بندبندم اگر چونوی سوزند

حرف حق را به صد نوا گویم^{۲۴}

من ندان شاعرم که از پستی

بهر زر مدح پادشا گویم

تا راهی بیابم از زندان

«دیو» را «مهر آریا» گویم.^{۲۴}

– مدایح و مرثیاتی او: در مرگ بسیاری از عزیزان عصر ما از جمله امام (ره) استاد مطهری – استاد علامه طباطبائی و ... سوگ سروده دارد اما مقبت و مرثیاتی حضرت رسول (ص) و امامان معصوم (ع) و حضرت زینب (س) جایگاهی خاص در قاموس شعر او دارد. ترجیح بندوی با بند «در وصف تو گفت ایزد پاک / لولاک مما خلقت الافلاک» بسیار زیبا، گیرا به نظر می رسد با این مطلع:

ای مظهر ذات غیبِ مطلق

حق در تو ظهور یافت الحق^{۲۵}

درباره ی علی (ع) می گوید که «در ملک وجود رهبر راد علی (ع) است»^{۲۶}. درباره ی امام حسین (ع) می گوید:

عزم او زیب صفحه ی تاریخ

رزم او زیب دفتر ایجاد^{۲۷}

و زینب (س) شیرزن کربلا را این گونه وصف می کند «نام او سر لوحه ی دیوان عشق» و سپس دعا می کند که «یا رب از عشقش دل ما زنده کن»^{۲۸}

درباره ی حضرت امام رضا (ع) می گوید:

بهشت ما بجز کوی رضا نیست

که جنت چون حریمش دل گشا نیست^{۲۹}

و در خصوص مصلح کل جهان سروده که گویای عمق عشق او به اهل بیت علیهم السلام است:

بی گل روی تو گلزار ندارد رونق

از صفای تو صفا یافته گیتی الحق^{۳۰}

– دکتر شفیعی کدکنی می گوید من معتقدم شعر

خوب از مدرن ترین انواعش تا کهن ترین اسلوب ها، شعری است که وقتی مدتی از انتشارش گذشت در حافظه ی خوانندگان جدی شعر، تمام با بخش هایی از آن رسوب کند. ^{۳۱} حبسیه یا زندان سروده ی قدسی با عنوان «گل های چیده» این ملاک را به تمامی در خود داشت با نخستین قرائت در خانه ی ذهن جابخوش کرد.

در شگفتیم که چه سوز و شعله ای در کلام اوست که مراد شراره ی خود کشید و خاکستر کرد، یا با بوی کلام گل های چیده اش دامنم از دست برفت. چه بیان عاطفی و احساسی عمیق و گسترده ای، درین جملات مکتوم بود که چنان هم حسی و هم داستانی شگرفی در من ایجاد کرد! چنان در ابلاغ پیامش توانا و قادر بود که در یک ضربه ی فنی هر قهرمانی را به خاک می افکند.

چه رود جوشانی بود که دل و جان مراد در پیچ و تاب موج های بلندش واژگونه و بازگونه کرد. (فاعلاتن: مفاعلن: فع لُن) چون گردبادی مراد در دست خود گرداند، چه تناسب و تقارنی بین فرم و محتواست، تناسبی به اوج؛ چون کلام خاقانی – در مرگ فرزندش رشیدالدین بلکه سوزناک تر. ترکیبات زیبا و چشم نواز «گل های چیده، آهوان ریمیده، لاله درخون نپیده، گریبان دریده» و معانی مستعدی که ردیف السقاء می کند «به گوش می آید، به چشم می آید، به خاطر می آید» – در همه ی ابیات «آمدن» متضاد «رفتن» نیست بلکه به معنی به گوش رسیدن، به نظر رسیدن و به خاطر رسیدن است.

سخنش درین غزل مصداق سهل و مستمع است، سخنش گاه تا حدیک مثل سایر یا ضرب المثل اوج می گیرد:

از پی هر شکست

پیروزی است

در دل شب

سپیده می آید

– اصولاً بهره گیری از تعابیر عامیانه از ویژگی های سخن اوست که سبب صمیمیت کلام او می شود.

مگر نشیندی این ضرب المثل را

«کلوخ انداز را پادشاه سنگ است»

ص ۸

تا رهبر مردم است گمراه

«این قافله نا به حشر لنگ است»

ص ۳

تا گرفتاریم در دام شب و روز دورنگ

حال ما همچون کتاب دهر در هم بر هم است.

ص ۴

غزل او چون سیل غمی بود که چاه دل را انباشت نه از آن نوع غم مرسوم و معمول. غمی است که بعضی از شعرا، از آن به «خود آتھامی» تعبیر می کنند. غم نرسیدن به «کمال»، غم رفتن قافله و عروج به عرش و اسارت ما در فرش.

غم شنیدن ناله های نی لبک پای در خلاب دین بودن و توان حرکت نداشتن، غم پرندگی که برهای پروازش را کنده اند یا سنگ تعلقات بر بال هایش بسته اند. غم زمستان زدگی ما، و دیدار بهار و طراوت یاران و اصل غم بودن و در دره ی هوس های مادور پای کویدن و ...

«این نغمه از زبان مرغ اسرار آمیزی است که گاهی سیمرغش نام نهاده اند و گاهی هفتوس و گاهی سمنند و به زبانی دیگر آذر مرغ، مرغی شگفت انگیز که هر پر او نوایی دیگر مترنم است»^{۳۲} «و یا از هر نلمه مستقارش موسیقی دیگر جاری «در ره جانان سمندر و ش ندارم بیم از آتش».

– در کل غزل های او بسامند و آه های چون «نکته گل – لاله و داغ لاله – ساغر – مرغ حق – نوا، محیط. موجه و ترکیباتی نظیر «دل به دریا» فراوان است.

تصویرهای شعری او، صور خیال (تشبیه ها استعاره ها و ...) و تعبیرات، همه آشنایند و شاعر او پیشین در شعر خود به کار گرفته اند، ترکیباتی بدیع صور خیال ابداعی در غزلیات او کم تر مشاهده شد اما طرز به کارگیری گویا خوب از آب در آمده است مهم تر از همه اندیشه از آن اوست ولی دید و نگا شاعری از آن متقنمان. مثلاً رطل دمام – جا جهان بین – مردم چشم – خاکدان دنیا – صهبای یقیر – باد فنا – صدف دهر یا صدف لب – لب میگون – مرغ جان. بعضی از تعبیرات که خاص



سبک هندی است مثلاً بهره گیری از واژه‌ی «حُباب» در معنی مثبت و منفی (تهی دستی و سبک باری - چون از خود خالی است و الامقام است، چون بی مغز است رتبه‌ی بالا را گرفته است) ریگ روان - جوش لاله (فراوانی لاله)، اما ترکیباتی که در محور هم نشینی خوش درخشیدند - عبارتند از: ناخن تدبیر، چشم آبشار - چشم اعتبار - سیم بر - یوسف آبرو - زلف سمن ساق - جغد غم - سردمهری - بت بی مهر (دنیا) - پای امید - شاهد بخت، خاک دامن گیر، آینه‌ی بهار - نخل مهر

- با همه‌ی تواضع و خاکساری قدسی، نوعی مفاخره در شعر او مشاهده می شود که البته اندک است:

جاودان نامش به دیوان ادب هر گز نماند
همچو اقدسی که هر استاد سخن پرور نشد

ص ۵۰
همچو گل تنها چمن را رونق افزا نیستم
سرفراز عالم از طبع زرافشان خودم

ص ۷۳
مانند خامه تیغ نمی خورد بر سرم
قدسی اگر که طبع سخنور نداشتم

ص ۷۲
- گرایش او به شعرای متقدم، بیش از همه به صائب بود، گرچه غزلی نیز به شیوه‌ی حافظ سروده است، از معاصران بیش از همه به امیری فیروزکوهی ارادت داشت و سپس به بزرگ مردانی چون م. سرشک (شفیعی کدکنی) - استاد محمد قهرمان - احمد کمال پور - علی باقرزاده (بقا) و ...

ساغری باید مرا از باده‌ی شعر امیر
ورنه اقدسی کی برد هر می خمار از سرمرا
(امیری^{۳۳} فیروزکوهی) ص ۱۲

دل شد تنگ همچون حلقه‌ی میم ای سرشک آخر
روان شو کز تو امید گشایش در جهان دارم
(م. سرشک) ص ۷۵

بودند دوستان همه «قدسی» به بزم انس
افسوس در میانه‌ی ما «قهرمان» نبود.

(محمد قهرمان) ص ۵۸
- وی در غزل «نسبم خاطر» نام چهل تن از دوستان و شاعر و فاضل خود را به تلمیح اشاره کرده است.^{۳۴}

- اسلوب معادله که از ویژگی‌های سبکی «سبک اصفهانی» است نمونه‌ای را ذکر می کنیم.
می توان آژاده را با خوی خوش در بند کرد
خنده‌ی گل پای بلبل را به گلشن می کشد

ص ۴۸

در موج اشک مردم چشم شناور است
از آب، سیر ماهی دریا نمی شود

ص ۶۲
گل ز شوق شوخ چشمی های شبنم رخ نمود
دید موسی جذب و انگه پای در سینا نهاد

ص ۳۶
کی دهد آژاده از کف دامن انصاف را
باختر گر جلوه‌ای دارد ز حسن خاور است

ص ۲۳
- غزل‌های معروف او عبارتند از: «در بزم من - خنده‌ی گل - یک جهان جان - شعله در اندیشه - بی پناه - چراغ در ره باد - گل احساس - کشتی نوح - نکهت گل - نغمه‌ی شهادت. نکهت گل را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

سودازده‌ی عشق تو ای ماه شدم من
از جلوه‌ی حسن تو جو آگاه شدم من
وصف تو اگر خامه کند جای عجب نیست
دل داده‌ی آن چهره‌ی چون ماه شدم من
نقش است در آینه‌ی دل مهر تو از شوق
آشفته‌ی زلف تو به دلخواه شدم من
یک عمر نصیب من دل خسته جفا بود
زان همسر اندوه و غم و آه شدم من
تا دولت عشقت به سرم سایه فکن شد
بیزار هم از دولت و هم جاه شدم من
ای گل چه غم از محنت ایام که با تو
چون نکهت گل هلمد و همراه شدم من

ص ۹۲

مع هذا، نباید غزل شعرائی ازین دست را در شمار شعر امروز به حساب آورد، زیرا هیچ گونه رنگی از خصایص زندگی امروزی در آن تصویر نمی شود.

بیشتر شعرا، با همان خصوصیتی غزل می سرایند که در شعر گذشته، بی هیچ کم و کاستی سابقه داشته و اگر «تخلص» این غزل‌ها را برداریم و به کسی که نشنیده، نشان دهیم، هرگز نخواهد دانست از چه دوره‌ای است.^{۳۵}

«قدسی» و شعرائی ازین دست، بیشتر به راه و رسم «غزل» اوایل عصر صفوی گرایش دارند و ترکیبات شعر را هم معمولاً از هم دیگر اخذ می کنند مثلاً «که همچو ریگ روان بی قرار هامونم» و همچو ریگ روان درین صحرا، قسمتم بود بی سرانجامی» که همین مفهوم و ترکیب در شعر «محمد قهرمان» و «مشفق کاشانی» و ... دیده شده است.

عمری است که در راه تو ای کعبه‌ی مقصود
چون ریگ روان بادیه پیماست نگاهم

(محمد قهرمان)
زمین سترون و دروی نشان رویش نیست
فراز ریگ روان، چند ایستم چون ابر

(مشفق کاشانی)
- از استاد «قدسی» اثری به نثر بود با عنوان «بازان پیغمبر» ص که گویا بخشی از آن چاپ شده و باقی به دست ساواک به غارت رفته است.

پانویس

- * این شعر را گل‌های چیده‌ی شادروان قدسی در زندان اوین به یاد یاران شهیدش «گروه ایوز» که در یک سحرگاه تیرباران شدند سرود (ص ۶۳) «آهوان رمیده» اشاره به مادرانی است که برای ملاقات عزیزان خود به زندان آمده بودند (ص ۶۳)
- ۱- قدسی، غلام رضا، نغمه‌های قدسی، به همت استاد محمد قهرمان، ناشر، مرکز فروش انتشارات اداره‌ی کل فرهنگ و ازشاد اسلامی خراسان، پاییز ۱۳۷۰، با مقدمه‌ی زنده‌یاد استاد مهرداد اوستا
- ۲- صص پانزده تا بیست و دو
- ۳- همان، ص ۱۴۷
- ۴- همان، صص سی و نهم، تا چهل و یکم (نقل به مضمون با دخل و تصرف)
- ۵- همان، ص سی و نهم
- ۶- همان، ص ۲۱۱
- ۷- همان، ص ۱۹۲
- ۸- همان، ص چهل و یکم
- ۹- همان، ص چهل و نهم - مرثیه‌ی محمد قهرمان در مرگ قدسی
- ۱۰، ۱۱، ۱۲ - به ترتیب، همان، صص ۲۰۴ - ۲۲۶ - ۲۶۵
- ۱۳ و ۱۴ - همان، صص ۲۰۵ و ۲۱۹
- ۱۵ - همان، ص ۱۸۷
- ۱۶ - همان، ص ۳۶۵
- ۱۷ - همان، ص ۲۷۸
- ۱۸ - همان، ص ۲۳۱
- ۱۹ - همان، ص ۲۷۱
- ۲۰ - همان، ص ۵
- ۲۱ - همان، ص ۶
- ۲۲ - همان، ص ۲۷
- ۲۳ و ۲۴ - همان، ص ۲۳۰
- ۲۵ - همان، ص ۱۰۵
- ۲۶ - همان، ص ۱۳۷
- ۲۷ - همان، ص ۱۲۱
- ۲۸، ۲۹ - همان، صص ۱۱۵، ۱۱۶
- ۳۰ - همان، ص ۱۰۱
- ۳۱ - دکتر شفیع کدکنی - محمد رضا - موسیقی شعر - مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص بیست و سوم.
- ۳۲ - همان، ص سی و دوم مقدمه از زنده‌یاد مهرداد اوستا
- ۳۳ - همان، ص ۱۲، استاد «قدسی» بیشتر به اقتضای سبک «امیری فیروزکوهی» شعر می سرود، حتی غزل معروف «گرم شود چون به نوا نای من / می زند آتش به سرپای من» با همان وزن و قافیه و ردیف شعر امیری ساخته است.
- یک سر مو در همه اعضای من
نیست به فرمان من ای وای من
- ۳۴ - همان، ص ۷۶.
- ۳۵ - عظیمی، محمد، غزل معاصر ایران، انتشارات رز، تهران، چاپ ۱۳۴۹، صص ۱۲ و ۱۳